

اسلام و انقلاب اسلامی

فصل پنجم

صبح صادق، قدرت کاذب شکست

رشنمای دام اهریمن شکست



حمید سبزواری



درس یازدهم شیرِ حق

شیرِ حق را دان مُنزه از دُغَل
 زود شمشیری برآورد و شتافت
 افتخارِ هر نبی و هر ولی
 کرد او اندر غزایش کاحلی
 وز نمودن عفو و رحم بی محل
 از چه انگذدی، مرا بگذاشی؟
 بنده حتم نه مأمورِ حتم
 فعل من بر دین من باشد کوا
 بُرد او را که نبود اهلِ نماز
 تیغ را دیدم نهان کردن سزا

از علی آموزِ اخلاصِ عمل
 در غزا بر پهلوانی دست یافت
 او خدو انداخت بر روی علی
 در زمان انداخت شمشیر آن علی
 کشت حیران آن مبارز، زین عمل
 کفت: بر من تیغ تیز افراشی
 کفت: من تیغ از پی حق می زخم
 شیرِ حتم، نیستم شیرِ هوا
 بادِ خشم و بادِ شوت، بادِ آز
 چون درآمد در میان، غیر خدا

۵

۱۰

مثنوی معنوی، دفتر اول

خود ارزیابی

۱. در بیت اول، به کدام صفات حضرت علی علیه السلام اشاره شده است؟
۲. کدام بیت با مفهوم عبارت «الاعمالُ بِالنِّیَّاتِ» مناسبت دارد؟
۳. مولوی، در بیت نهم، بر چه نکته‌ای تأکید دارد؟

۴.

به جمله‌های زیر، توجه کنید.

■ شما کدام ورزش را دوست دارید؟ ■ چند کارگر در کارگاه کار می‌کنند؟

■ چه داستانی را می‌خواندی؟

در گروه‌های اسمی مشخص شده، کلمه‌ای که قبل از اسم آمده است، صفت پرسشی است که درباره‌ی نوع، چگونگی یا مقدار اسم، پرسش می‌کند. صفت پرسشی، پیش از اسم می‌آید و وابسته‌ی پیشین اسم به شمار می‌آید. اکنون به جمله‌های زیر، توجه کنید.

■ چه گل‌هایی رویده‌اند! ■ عجب سخنی گفتی!

در هر یک از گروه‌های اسمی بالا، کلمه‌ی قبل از اسم، «صفت تعجبی» است و احساس و عاطفه‌ی گوینده را درباره‌ی اسم، بیان می‌کند. صفت تعجبی پیش از اسم می‌آید و وابسته‌ی پیشین اسم، شمرده می‌شود.

اکنون در جدول زیر، به جایگاه وابسته‌های اسم، در گروه‌های اسمی، توجه کنید.

گروه اسمی		
هسته‌ی گروه	وابسته‌ی پیشین	
	صفت پرسشی	صفت تعجبی
ورزش	کدام	—
کارگر	چند	—
داستانی	چه	—
گل‌هایی	—	چه
سخنی	—	عجب

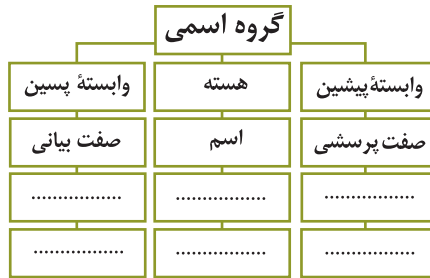
گفت‌وگو

۱. حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ بیابید که در آن به مفهوم مصراع «افتخار هر نبی و هر ولی» اشاره شده باشد؛ سپس در کلاس درباره‌ی آن گفت‌وگو کنید.

۲. درباره‌ی راه‌های درست مبارزه با خشم نابجا با دوستان خود گفت‌وگو کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

۱. برای هر یک از واژه‌های زیر، دو هم‌خانواده بنویسید.
اخلاص، حق، مأمور
۲. معادل معنایی واژه «اسد» را از متن درس بیابید و با آن یک تشبیه بسازید و ارکان آن را مشخص کنید.
۳. جاهای خالی نمودار زیر را با نوشتن کلمات مناسب کامل کنید.



۴. گروه‌های اسمی مشخص شده در جمله‌های زیر را به هسته و وابسته تجزیه کنید و در جدول قرار دهید.

- چه انشای زیبایی را نوشته‌ای!
- عجب لباس گران قیمتی را به فقیر بخشیدی!
- چه پرسش دقیقی را از معلم پرسیدی!

گروه اسمی		
وابسته‌پسین	هسته	وابسته‌پیشین
صفت بیانی	اسم	صفت پرسشی



برخی از واژه‌ها در زبان فارسی، به دو شکل نوشته و خوانده می‌شود؛ بی‌آنکه در معنای آنها تغییری ایجاد شود. در هنگام نوشتن این کلمات لازم است به تلفظ واژه و املاي درست آن دقت و توجه کافی داشت؛ مانند «هوشیار، هشیار».

آورده‌اند که، مردی در راهی می‌رفت و درمی‌چند در آستین داشت و در عقیدتش خلل بود. یکی او را گفت: کجا می‌روی؟ گفت: درمی‌دارم؛ به خرفروشان می‌شوم تا خزی خرم. گفت: بگو ان شاء الله! گفت: به ان شاء الله چه حاجت است؟ که زر بر آستین است و خزد در بازار! او بگذشت. در راه طزاری به وی بازخورد و آن زر به جیلت ببرد. چون آن مرد واقف شد که زر ببردند، نخل وار بازگشت و به اتفاق، هم آن مرد به او بازخورد و گفت: هان! خز خریدی؟ گفت: زر ببردند ان شاء الله. گفت: اشتباه کردی؛ ان شاء الله در آن موضع باید گفت تا فایده دهد!

روح الارواح، سماعانی

بهمن ماه ۱۳۵۷ در تاریخ معاصر ایران جلوه‌ای ویژه یافته است؛ چون از یک سو، هنگام فروپاشی نظام شاهنشاهی و از دیگر سو، آغاز رهایی و آزادی

مردم و شکل‌گیری جمهوری اسلامی است. نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، سرانجام با انقلاب شوراکنیز مردم، به رهبری امام خمینی (ره) کنار زده شد. این انقلاب امیدبخش که پایه و اساس آن در سال ۱۳۴۲ شکل گرفت، سه ویژگی برجسته دارد:

■ خدا محوری و دین باوری

■ رهبری بر پایه اصل ولایت فقیه

■ وحدت و یک پارچگی مردم

ایمان و اعتقاد مذهبی، نخستین و اصلی‌ترین عامل پیوند رهبری و ملت و سبب استواری مردم بود. در حقیقت، دل سپاری «رهبر» و «مردم» به توحید و ایمان الهی، آن چنان این دو را به هم پیوند زد که دوگانگی از میان برخاست و «وحدت کلمه» پدیدار گشت.

مردم دین باور و انقلابی ایران به پیشوایی بنیان‌گذار

فرزانه انقلاب اسلامی و با تکیه بر تعالیم الهی، سه اصل اساسی «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» را از همان آغاز به عنوان هدف اصلی قیام خود به جهانیان اعلام کردند. چیزی که بر درخشش این انقلاب می‌افزاید، بهره‌گیری از تعالیم اسلامی و ارزش‌های فرهنگ ایرانی است؛ زیرا باطن هر ایرانی همواره ریشه در دو سرچشمه زایا دارد؛ یعنی «دین» و «فرهنگ» و همین دو است که او را پاینده و استوار می‌دارد.



ادبیات انقلاب، انقلاب ادبیات

ادبیات به یاری ابزارها و عوامل گوناگون پدید می‌آید. نخستین ابزار پیدایش ادبیات، زبان است. زبان، عامل انسجام و وحدت همه اقوام یک سرزمین است. زبان هر جامعه در هر دوره‌ای، نماینده فکر و فرهنگ همان روزگار است. بهترین راه برای آشنایی با اندیشه‌ها و باورهای هر جامعه، روی آوردن به ادبیات آن جامعه است و مقصود از ادبیات، همه آثار نظم و نثری است که آینه فرهنگ و اندیشه یک جامعه است؛ به عبارت دیگر «ادبیات، بیان حال یک جامعه است».

وقتی شما به یک اثر ادبی مانند شاهنامه، گلستان و مشوی مولوی رو می‌کنید، چهره انسان‌های آن جامعه و رفتار و منش اجتماعی اشخاص را پیش چشم خود دارید. اصولاً کلید شناخت هر ملتی، ادبیات آن ملت است.

پس از واقعه عظیم انقلاب اسلامی، بسیاری از بنیادهای فکری، فرهنگی و معیارهای ارزشی و اخلاقی جامعه ایران دگرگون شد. این انقلاب دینی و فرهنگی در آثار نویسندگان پس از انقلاب اسلامی نیز جلوه گر شد.

انقلاب اسلامی، درهای تازه‌ای به روی ادبیات گشود و واژه‌ها و ترکیب‌هایی مانند: «استقلال، اسلام، قیام، شهادت، ایثار، شرافت، کرامت، مبارزه، تعهد، مردانگی، ایستادگی، ستم‌ستیزی، جانبازی، رزمندگی، بسیج، ولایت، شهید، برابری، برادری، حماسه، عدالت، رشادت و...» را با نگرشی جدید، در زبان مردم رواج و گسترش داد.

در ادبیات انقلاب به آزاداندیشی توجه شد و فضیلت‌هایی مانند همدلی و صفا، ایثار، مقاومت و مبارزه در برابر ظالمان و روحیه جوانمردی و پهلوانی، پدیدار گشت.

بر پایه آنچه گفته شد، ادبیات انقلاب، انقلابی است که در درونمایه و محتوای آثار و افکار پدید آمده است و عشق و شور و رادمردی و دین‌باوری و ایثار در آن موج می‌زند.

ادبیات انقلاب، آینه انقلاب است و کنجینه‌ای است که آرمان‌های انقلاب اسلامی را در خود جای داده است.



درآمدی بر ادبیات داستانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با کاهش و تلخیص

۱. سه ویژگی انقلاب اسلامی را بیان کنید.
۲. مقصود از عبارت «انقلاب اسلامی، تولدی دیگر» چیست؟
۳. به نظر شما چرا آثار فرهنگی، آیینی احوال و افکار جامعه است؟
۴.

به نمونه‌های زیر توجه نمایید:

- یکی را به سر بر نهد تاج بخت یکی را به خاک اندر آرد ز تخت (سعدی)
- با چشم ادب نگر پدر را از گفته او مپیچ سر را (ایرج میرزا)
- از مکافات عمل، غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو (سعدی)

در هر یک از مصراع‌های بیت اول، شاعر با بیانی غیرمستقیم، مقصود خود را آورده است. «تاج بر سر یکی نهادن» به معنای «گرامی و بزرگ داشتن» است و «یکی را به خاک اندر آوردن» بر مفهوم «کوچک و پست شمردن» دلالت دارد.

با کمی تأمل در مصراع دوم شعر ایرج میرزا در می‌یابیم که شاعر با بیان جمله «سرمپیچ» مخاطب خود را از «نافرمانی» بر حذر می‌دارد.

به نظر شما، قصد شاعر از بیان مصراع دوم بیت آخر چیست؟

هرگاه بخواهیم درباره‌ی مطلبی، به طور غیرمستقیم صحبت کنیم و درباره‌ی امری پوشیده سخن بگوییم، از «کنایه» بهره می‌گیریم.

«کنایه» سخنی است که دو مفهوم دور و نزدیک دارد و مقصود گوینده، معنای دور آن است.

۱. پس از مشورت و گفت‌وگو با اعضای گروه دربارهٔ «پیروزی انقلاب اسلامی ایران» گزارشی کوتاه به کلاس ارائه دهید.
۲. دربارهٔ راه‌های تقویت «خودباوری نوجوانان» در زمینه‌های مختلف علمی، اجتماعی و... گفت‌وگو کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

۱. در متن درس، از میان گروه کلمات مهم املائی، دو نمونه برای هر یک از انواع ترکیب (اضافی - وصفی) بیابید و بنویسید.
۲. مفرد واژه‌های زیر را بنویسید، سپس آنها را با نشانه‌های جمع فارسی «ان» یا «ها» جمع ببندید.

عوامل	■	آثار	■	احوال	■
مفاهیم	■	افکار	■	علماء	■

۳. در هر یک از گروه‌های اسمی زیر، وابسته‌ها را مشخص کنید و نوع هر یک را بنویسید.

نخستین عامل مهم	■	صبح صادق	■
یک اثر ادبی	■	این انقلاب امید بخش	■
همان ملت غیور	■		

۴. از متن درس هفتم دو کنایه بیابید و مفهوم آن را بنویسید.

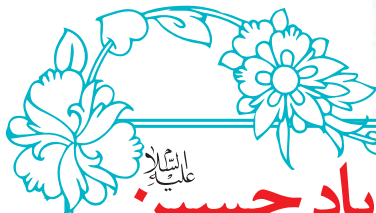


به این نمونه‌ها توجه کنید:

الف) نوايِ خوش، بوي گل، بهايِ کتاب

ب) نور خورشيد، باغِ زيبا، راهِ راست

در ردیف «الف» کلمات «نوا»، «بو» و «بها» به مصوّت «ا» و یا «او» ختم شده‌اند؛ این گونه کلمات، در حالت اضافه، به «ی» میانجی نیاز دارند؛ اما کلمات «نور»، «باغ» و «راه»، در ردیف «ب»، به حرف (صامت) ختم می‌شوند و در حالت اضافه، به حرف میانجی «ی» نیازمند نیستند. به شکل درست این گروه کلمه‌ها در املا نویسی دقت و توجه داشته باشیم.



عَلَيْهِ السَّلَام

یاد حسین

درس سیزدهم

در سرودهٔ زیر، شاعر با لحنی سوگوارانه، حسرت و افسوس، و سوز و اندوه خود را نسبت به واقعهٔ کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش بازگو می‌کند.

هنگام خوانش این اثر، به این حالت باید توجه کرد و با قرار دادن خود در آن حال و موقعیت، متن را با لحن مناسب خواند.

۱
 که ردیف نَخْنش آمده یک سر تشنه
 خامه با سوز، رقم کرد به دفتر تشنه
 بود آن خسرو بی لشکر و یاور تشنه
 غرقه بحر بلا بود در آن بر تشنه
 می‌تپیدی دلشان، سوخته در بر تشنه
 نسل حیدر همه از اکبر و اصغر تشنه
 آنکه سیراب کند در لب کوثر تشنه؟
 ماند بر یاد حسین تا صف محشر تشنه
 بر ورق کرد رقم، بس که مکرر تشنه

۵
 شد چنان از تَبِ دل کام سمنور تشنه
 خشک گردید هم از دودِ دل و دیده، دوات
 آه و افسوس از آن روز که در دشت بلا
 باب خشک و دل سوخته و دیدهٔ تر
 همچو ماحی که فند ز آب برون، آل نبی
 آل احمد همه عطشان ز بزرگ و کوچک
 تشنه لب کشته شود در لب شط از چه گناه
 بُرد عباس جوان، ره چو سوی آب فرات
 کشت از کَلَبِ «فدایی» چو دلدش دود بلند

فدایی مازندرانی

۱. در متن درس، به نام کدام حماسه‌سازان واقعه کربلا اشاره شده است؟
۲. چرا حضرت عباس علیه السلام یکی از اسوه‌های جوانمردی در واقعه کربلا شمرده می‌شوند؟
۳. به نظر شما چگونه می‌توان یاد شهدای واقعه کربلا را زنده نگه داشت؟

پیش‌تر با «ردیف» در شعر فارسی آشنا شده‌اید. یک بار دیگر شعر فدایی را بخوانید و بر واژه پایانی هر بیت تأمل کنید. کاربرد هنری ردیف، سبب زیبایی، گیرایی و گوش‌نوازی این شعر شده است. شاعر با بهره‌گیری از واژه «تشنه»، تصویری از حس و حال عمومی گسترده در واقعه عاشورای سال ۶۱ هجری ارائه کرده است.

تکرار مناسب این واژه، فریاد «العطش» را در سراسر فضای موسیقایی شعر نشان می‌دهد. طنین ردیف «تشنه»، تصویر مورد نظر شاعر را در ذهن و زبان خواننده و شنونده مجسم می‌نماید و بر بار عاطفی و احساسی کلام گوینده می‌افزاید.

بنابراین ردیف، علاوه بر آنکه نقش مهمی در افزایش موسیقی شعر دارد، در کامل کردن معنای هر بیت و انتقال پیام نهایی آن نیز مؤثر است.

گفت‌وگو

۱. نمونه دیگری از شعر عاشورایی بیابید و در کلاس بخوانید.
۲. درباره نقش نوجوانان در احیای اهداف قیام عاشورا در گروه گفت‌وگو کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

۱. واژه‌های متضاد را از متن درس بیابید و آنها را کنار یکدیگر بنویسید.
۲. در مصراع اول بیت چهارم درس، گروه‌های اسمی را بیابید و نوع وابسته‌های هر یک را مشخص کنید.
۳. از متن درس، یک جناس بیابید.
۴. از متن درس، سه گروه اسمی بیابید که در آنها صفت اشاره به کار رفته باشد.



نشانه‌ای که دو حرف «ک» و «گ» را از یکدیگر مشخص می‌کند، سرکج آنهاست و رعایت آن کاملاً ضروری است؛ به نمونه‌های زیر توجه کنید:
لشکر (لشگر)، عسکر (عسگر)



روان خوانی

شوق آموختن

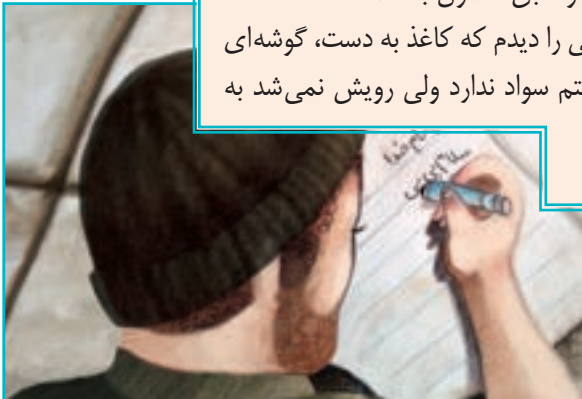
نوشته زیر، خاطرات دوران اسارت یکی از آزادگان سرافراز میهنمان است. روایتی است که شوق آموختن و امید را بیان می‌کند.

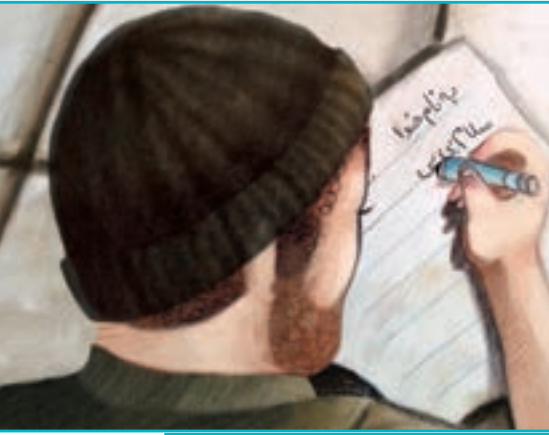
حسین علی، یکی از بچه‌های خراسانی بود که اصل و نسبش برمی‌گشت به یکی از روستاهای اطراف قوچان. خودش هم بزرگ شده همان روستا بود. در اردوگاه‌های مخوف رژیم بعث، روحیه غالب اسرای ایرانی، روحیه مبارزه با سستی و تنبلی بود. تنبلی در آنجا به معنای تسلیم شدن به شرایط سخت اسارت و دست برداشتن از اصول و آرمان‌ها بود.

با وجود تمام محدودیت‌هایی که نیروهای صدام درباره ما اعمال می‌کردند، بچه‌ها برنامه‌های دینی و فرهنگی و ورزشی خوبی داشتند. حفظ کردن قرآن، دعا و حدیث، امری بود که همه به صورتی خودجوش دنبالش بودند. خود من با وجود اینکه در دوران درس و مدرسه، وضعیت نمره‌هایم هیچ تعریفی نداشت، توانستم شانزده جزء از قرآن شریف را حفظ کنم. برنامه دیگری که انجامش برای اکثر بچه‌ها به صورت امری واجب درآمد بود، یادگیری علوم مختلف، زبان عربی و دیگر زبان‌های خارجی بود.

حسین علی که از بچه‌های آسایشگاه ما بود، برخلاف خیلی از اسرا، تن به چنین برنامه‌هایی نمی‌داد. البته روحیه کسلی نداشت، ولی دل به آموختن و یادگیری نمی‌داد.

یک روز که مأموران صلیب سرخ آمدند و طبق معمول به همه کاغذ دادند تا برای خانواده‌هایشان نامه بنویسند، حسین علی را دیدم که کاغذ به دست، گوشه‌ای ایستاده و به این و آن نگاه می‌کند. می‌دانستم سواد ندارد ولی رویش نمی‌شد به کسی بگوید برایش نامه بنویسد.





رفتم پیشش؛ گفتم: «چیه حسین علی؟ می‌خوای نامه بنویسی؟»

گفت: «ها».

گفتم: «برای پدر و مادرت؟»

گفت: «برای مادر بزرگم، «گل بی‌بی»، که خیلی دوستش دارم».

حسین علی بچه صاف و صادقی بود. تمام دلخوشی او بی‌بی بود و حالا هم که اسیر شده بود،

باز نهایت مقصودش، گل بی‌بی بود. به او گفتم: «بابا بگذار اون بیچاره راحت باشه».

رنگش پرید و گفت: «برای چی؟»

گفتم: «آخه...».

فوراً گفت: «آخه که چی! یعنی می‌گی مرده می‌شیم؟»

گفتم: «شاید بمیریم، شاید شهید بشیم، شایدم هزار و یک بلای دیگر سرمون بیاد».

یک دفعه قیافه‌اش جدی شد و مصمم گفت: «تو ممکنه هزار و یک بلا سرت بیاد ولی من مطمئنم که برمی‌گردم ایران».

او از این نظر روحیه خوبی داشت. «حاج آقا ابوترابی» همیشه وجود چنین روحیه پر از امید را در بین اسرا، می‌ستود. خودش وقت‌هایی که توی محوطه راه می‌رفت، بند کتانی‌هایش را محکم می‌بست. بعد هم به در اردوگاه اشاره می‌کرد و می‌گفت: «به محض اینکه در باز بشه، من اولین نفری هستم که می‌رم ایران».

به هر حال وقتی دیدم حسین علی مصمم است برای بی‌بی نامه بنویسد، کاغذش را گرفتم و گفتم: «بیا تا برات بنویسم».

شروع کرد به گفتن. بعد از احوالپرسی و چاق سلامتی، گفت: «بنویس بی‌بی، من تو رو خیلی دوست دارم، منتظرم که یک روزی از اینجا آزاد بشم بیام و یک بار دیگر قصه‌های قشنگت را گوش کنم».

اگر به لحاظ کاغذ در مزیقه نبودیم، فکر می‌کنم به اندازه یک کتاب حرف داشت که برای بی‌بی بنویسد. به هر حال آن نامه از طریق مأموران صلیب سرخ به ایران رفت. مدتی بعد، جواب نامه آمد.

خجالت می‌کشید بیاورد پیش من. ولی به خاطر بی‌سوادی‌اش مجبور بود این کار را بکند.

نامه را آورد.

وقتی خواندم، چنان گل از گل حسین علی شکفت و نیرو گرفت که گمان می‌کنم اگر همان موقع در اردوگاه را باز می‌کردند، تا دهاتشان یک نفس می‌دوید! گفتم: «مگه بی‌بی چی نوشته که این قدر خوش حال شدی؟».

جا خورد. گفت: «خودت که خوندی چی گفته».

گفتم: «من برای تو خوندم، خودم که نشنیدم که اون چی گفته».

باز گل از گلش شکفت. گفت: «راست می‌گی؟».

گفتم: «آره بابا، من که دقت نمی‌کنم بینم اون چی گفته».

به سبب سادگی زیادی که داشت، باز شروع کرد حرف‌های او را برایم گفتن. در این لحظه فکری به خاطرم رسید که دیدم بهترین فرصت است برای عملی کردنش. همین طوری گفتم: «من این خط آخر نامه رو برات نخوندم حسین علی!».

زود گفت: «بگو بینم چیه».

گفتم: «بی‌بی نوشته من می‌دونم که اون نامه رو خودت ننوشتی، تو باید سواددار بشی

تا از این به بعد خودت بتونی برای من نامه بنویسی».

همان‌جا فی‌المجلس از من خواست که به او خواندن و نوشتن یاد بدهم! من هم از

خدا خواسته قبول کردم.

دیدم بهترین راه تأثیرگذاری روی او، از طریق همین گل بی‌بی است. در جواب نامه‌ای

که از طرف حسین علی نوشتم به عنوان یکی از دوستان او، از بی‌بی خواستم در جواب

نامه‌هایش، به او تذکرات دینی و مذهبی بدهد. مثلاً حسین علی اکثر اوقات، نمازش را آخر

وقت می‌خواند. از بی‌بی خواسته بودم درباره فضیلت نماز اول وقت، برای او چیزهایی بنویسد

و از او بخواهد این کار را بکند.

آمدن نامه بعدی بی‌بی همان و تغییر حسین علی همان؛ حتی یک نمازش را هم

نمی‌گذاشت از دست برود؛ همه را اول وقت می‌خواند.

تذکرات لازم دیگر را هم از همین طریق به حسین علی می‌دادم؛ مثلاً به او می‌گفتم:

«بی‌بی گفته چرا با بچه‌ها شوخی می‌کنی و اونا رو می‌زنی؟» یا می‌گفتم: «بی‌بی گفته خیلی

خوبه که دوشنبه‌ها و پنج‌شنبه‌ها را روزه بگیری».





از همان لحظه‌ای که این را می‌شنید، رفتارش را در آن مورد اصلاح می‌کرد. او کم‌کم، قرآن‌خوان و حافظ قرآن هم شد.

جریان سواددار شدنش هم

حکایت جالبی داشت. برای اینکه عراقی‌ها به ما شک نکنند تخته سیاه ما باغچه یا هر جای خاکی دیگری بود. من شکل حروف الفبا را با انگشت روی خاک‌ها می‌نوشتم و اسمش را به او می‌گفتم.

قرار بود که هر روز چهار حرف یاد بگیرد ولی چون حافظه خوبی داشت، سی و دو حرف را ظرف سه روز یاد گرفت. وسیله کمکی دیگری که برای آموزش حسین علی به کار می‌گرفتم، نشریاتی بود که به زبان فارسی نوشته می‌شد. از آنها به جای کتاب استفاده می‌کردم. ظرف یک ماه کارش به جایی رسید که با گذاشتن حروف در کنار هم، کلمه می‌ساخت و یا کلمات سخت و آسان را با هجی کردن حروفشان، به راحتی می‌خواند.

حدود سه ماه بعد بود که بالأخره موفق شد اولین نامه را با دست خودش برای بی‌بی بنویسد. در آن ایام حسین علی به قدری خوش بود که انگار اصلاً احساس نمی‌کرد در اسارت است. مدتی بعد، از هم جدا شدیم. او رفت اردوگاهی، من هم رفتم به اردوگاه دیگر.

یکی دو سال بعد، به دلیل حسّاسیتی که فرمانده اردوگاه نسبت به من پیدا کرده بود، مرا به تنهایی به اردوگاهی دیگر تبعید کردند. چنین تبعیدی، یکی از شکنجه‌های بد روحی بود. یک روز، سر در گریبان، گوشه‌ای نشسته بودم که دیدم یکی از مأموران صلیب سرخ از کنارم رد شد. یکی از اسرای مترجم هم پشت سرش راه می‌رفت. این مترجم داشت مثل بلبل با او انگلیسی حرف می‌زد. گفتم: «چقدر قیافه‌اش آشناست». یک آن از جا پریدم؛ گفتم: «نکنه حسین علی باشه». ولی باز با خودم گفتم: «حسین علی چاق بود، این لاغره». دنبالش رفتم. به او که رسیدم، دست زدم روی شانه‌اش. برگشت طرفم. گفتم: «سلام علیکم». مرا شناخت. گفت: «سلام!». بعد هم خیلی مؤذبانه و با کلاس ادامه داد: «هر چی می‌خواین به اون بگین، بفرمایین تا ترجمه کنم».

منظورش آن مأمور صلیب سرخ بود. گفتم: «نه من با اینها کاری ندارم؛ من دنبال کسی به اسم حسین علی می‌گردم». تا این را گفتم، زود مرا بغل کرد و داد زد: «حسین! خودتی؟» مأمور صلیب سرخ برگشت و به او خیره شد. فهمید زیادی احساساتی شده. زد روی شانه‌ام و گفت: «بذار این بابا رو راه بندازم، الان می‌آم». آن روز فهمیدم که او کاملاً به زبان انگلیسی هم مسلط شده است. مدتی بعد از آزادی، یک روز یکی از دوستان حسین علی را دیدم. وقتی سراغش را گرفتم، گفت: «بابا اون این قدر نابغه شده که همه‌جا دنبالش!».

حکایت زمستان، با اندکی تصرف و تغییر

فرستی برای اندیشیدن

۱. دو متن روان‌خوانی «آقا مهدی» و «شوق آموختن» را از نظر محتوا و پیام، با هم مقایسه کنید.

۲. چه عواملی می‌تواند شوق آموختن را در نوجوانان ایرانی، تقویت کند؟